

شاه اسماعیل صفوی
و تغییر مذهب

تقدیم به پرفسور راجر سیوری (تولد ۱۹۲۵ م)،
صفویه‌شناس شهیر بریتانیایی

سرشناسه: کریمی، بهزاد، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: شاه اسماعیل صفوی و تغییر مذهب/بهبزاد کریمی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۳۴ ص: مصور، نقشه، نمونه.
شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۷۸-۳۲۲-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه
یادداشت: نمایه.
موضوع: اسماعیل صفوی اول، شاه ایران، ۸۹۲-۹۳۰ ق.
موضوع: ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق
موضوع: Iran--History--Safavids, 1502-1739
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ش ۲ ک ۱۱۹/ DSR
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۱
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۵۰۳۱۴۰



شاه اسماعیل صفوی و تغییر مذهب

بهزاد کریمی

دبیر مجموعه: بهزاد کریمی





انتشارات ققنوس
تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،
شماره ۱۱۱، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

* * *

بهزاد کریمی
شاه اسماعیل صفوی و تغییر مذهب
چاپ اول
۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام
حق چاپ محفوظ است
شابک: ۶ - ۳۲۲ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISSN: 978-600-278-322-6

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۵۰۰۰ تومان

فهرست

۶	رویدادهای مهم دوره شاه اسماعیل.....
۹	سخن دبیر مجموعه.....
۱۱	پیشگفتار.....
۱۵	۱. زنجیره موعودگرایی.....
۲۵	۲. از فقر و خاکساری تا مملکت‌داری: تبار و مذهب شاه اسماعیل.....
۴۵	۳. «مرا بدین کار بازداشته‌اند»: تغییر مذهب.....
۵۷	۴. خشونت و وحشت: سرکوب مدعیان داخلی.....
۷۳	۵. کاسه سر شد قدح: مسئله شرق.....
۸۱	۶. شاه و سلطان: مسئله عثمانی.....
۹۱	۷. اسطوره فرومی‌ریزد: چالدران.....
۱۰۷	۸. اولین شکست، آخرین جنگ: از شکست چالدران تا مرگ.....
۱۱۹	نگاه آخر.....
۱۲۵	یادداشت‌ها.....
۱۲۷	منابع.....
۱۲۹	نمایه.....

رویدادهای مهم دوره شاه اسماعیل

۹۱۶ هـ.ق

تصرف قلعه‌های گل‌خندان، فیروزکوه و اُستا به دست شاه اسماعیل.

نیمه ۹۱۰ هـ.ق

تصرف دوباره یزد به دست شاه اسماعیل.

۹۱۰ هـ.ق

مرگ الوندمیرزا.

تابستان ۹۱۲ هـ.ق

نبرد شاه اسماعیل با علاءالدوله ذوالقدر.

تصرف دیاربکر به دست شاه اسماعیل.

تابستان ۹۱۳ هـ.ق

تصرف عراق عرب به دست شاه اسماعیل.

زمستان ۹۱۳ هـ.ق

نبردهای خان‌محمد استاجلو با علاءالدوله ذوالقدر.

۹۱۳ هـ.ق

تصرف خراسان به دست شاه اسماعیل.

زمستان ۹۱۴ هـ.ق

تصرف لرستان به دست شاه اسماعیل.

زمستان ۹۱۵ هـ.ق

انتقال بقایای جسد شیخ حیدر از تبرسران به اردبیل.

۳۰ شعبان ۹۱۶ هـ.ق

نبرد شاه اسماعیل با شیبانی‌خان ازبک نزدیک مرو.

۹۰۹ هـ.ق

۱۸ ربیع‌الثانی ۹۰۳ هـ.ق

مرگ احمدبیگ.

شوال ۹۰۴ هـ.ق

جلوس محمدی‌میرزا در آذربایجان.

اواخر ۹۰۴ هـ.ق

فرار محمدی‌میرزا از تبریز. جلوس الوندمیرزا در آذربایجان.

نیمه محرم ۹۰۵ هـ.ق

حرکت اسماعیل‌میرزا از لاهیجان.

۹۰۵ هـ.ق

برقراری صلح بین الوندمیرزا و سلطان‌مراد.

نیمه ۹۰۶ هـ.ق

نبرد اسماعیل‌میرزا با فرخ‌یسار شروانشاه. مرگ فرخ‌یسار شروانشاه.

ابتدای ۹۰۷ هـ.ق

نبرد اسماعیل‌میرزا با الوندمیرزا. جلوس اسماعیل‌میرزا در تبریز و اعلام رسمیت یافتن تشیع دوازده‌امامی.

شوال ۹۰۷ هـ.ق

تعقیب الوندمیرزا از سوی شاه اسماعیل.

۲۴ ذوالحجه ۹۰۸ هـ.ق

نبرد شاه اسماعیل با سلطان‌مراد.

۹۰۹ هـ.ق

تصرف فارس و عراق به دست شاه اسماعیل.

۸۹۲ هـ.ق

۲۵ رجب ۸۹۲ هـ.ق

تولد اسماعیل‌میرزا.

۲۰ رجب ۸۹۳ هـ.ق

مرگ شیخ حیدر، پدر اسماعیل.

۸۹۳ هـ.ق

جانشینی سلطان علی، برادر اسماعیل.

ربیع‌الثانی ۸۹۴ هـ.ق

زندانی شدن همسر شیخ حیدر و پسرانش در قلعه استخر.

۱۱ صفر ۸۹۶ هـ.ق

مرگ یعقوب‌بیگ آق‌قویونلو.

صفر ۸۹۶ هـ.ق

جلوس بایسنقرمیرزا در آذربایجان.

رجب ۸۹۷ هـ.ق

جلوس رستم‌میرزا در آذربایجان.

شوال ۸۹۸ هـ.ق

آزادی خانواده اسماعیل از استخر.

ذوالقعدة ۸۹۹ هـ.ق

مرگ بایسنقرمیرزا.

اواخر ۸۹۹ هـ.ق

معرفی اسماعیل در مقام رهبر طریقت صفویه.

فرار ابراهیم‌میرزا و اسماعیل‌میرزا به گیلان.

ذوالقعدة ۹۰۲ هـ.ق

جلوس احمدبیگ در آذربایجان.

۹۱۸ ه.ق

مرگ شیبانی خان.

رمضان ۹۱۶ ه.ق

تصرف هرات به دست شاه اسماعیل.

۷ صفر ۹۱۸ ه.ق

خلع سلطان بایزید دوم.
جلوس سلطان سلیم اول بر تخت سلطنت.

۳ رمضان ۹۱۸ ه.ق

جنگ غجدوان.

اواخر ۹۱۸ ه.ق

تهاجم ازبکان به خراسان.

۲۶ ذوالحجه ۹۱۸ ه.ق

تولد تهماسب میرزا، پسر شاه اسماعیل.

۲۳ صفر ۹۲۰ ه.ق

حرکت سلطان سلیم از قسطنطنیه به قصد حمله به ایران.

صفر ۹۲۰ ه.ق

نخستین نامه سلطان سلیم به شاه اسماعیل.

جمادی الاول ۹۲۰ ه.ق

پاسخ شاه اسماعیل به نامه‌های سلطان سلیم.

۲ رجب ۹۲۰ ه.ق

نبرد چالدران.

۱۵ رجب ۹۲۰ ه.ق

۹۲۰ ه.ق

تصرف تبریز به دست سلطان سلیم.

۲۳ رجب ۹۲۰ ه.ق

ترک تبریز از سوی سلطان سلیم.

بهار ۹۲۱ ه.ق

مرگ سلطان مراد، آخرین مدعی از آق‌قویونلو.

ربیع الثانی ۹۲۱ ه.ق

تصرف قلعه کماخ به دست سلطان سلیم.

رجب ۹۲۱ ه.ق

تصرف ارزنجان به دست عثمانیان.

تابستان ۹۲۱ ه.ق

قتل علاءالدوله ذوالقدر و تصرف قلمرو وی به دست سلطان سلیم.

۹۲۱ ه.ق

تصرف دیاربکر به دست عثمانیان.

زمستان ۹۲۲ ه.ق

تولد القاص میرزا، پسر شاه اسماعیل.
تعیین تهماسب میرزا به حکمرانی خراسان.

۲۱ شعبان ۹۲۳ ه.ق

تولد سام میرزا، پسر شاه اسماعیل.

۲۴ شعبان ۹۲۳ ه.ق

تولد رستم میرزا، پسر شاه اسماعیل.

۹۲۳ ه.ق

۲۸ شعبان ۹۲۳ ه.ق

تولد بهرام میرزا، پسر شاه اسماعیل.

شوال ۹۲۴ ه.ق

نامه شاه اسماعیل به شارل کن.

۹ شوال ۹۲۶ ه.ق

مرگ سلطان سلیم اول؛ جلوس سلطان سلیم عثمانی.

بهار ۹۲۷ ه.ق

تهاجم ناکام ازبکان به خراسان.

اواخر ۹۲۷ ه.ق

برکناری تهماسب میرزا از حکومت خراسان.

۱۹ رجب ۹۳۰ ه.ق

مرگ شاه اسماعیل.

۹۳۰ ه.ق

(برگرفته از: غلام سرور، تاریخ شاه اسماعیل صفوی، ترجمه محمدباقر آرام و عباس‌قلی غفاری فرد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴).

سخن دبیر مجموعه

شاید بتوان «هویت‌یابی» را مهم‌ترین انگیزه برای مطالعه گذشته دانست. آدمیان علاقه‌مندند بدانند در انتهای کدام زنجیره حوادث قرار گرفته‌اند و محصول کدام شرایط تاریخی‌اند. ایران با داشتن تاریخی بلند و پُرفراز و نشیب می‌تواند عناصر تاریخی بسیاری برای «هویت‌سازی» در اختیار ایرانیان قرار دهد. یک بررسی گذرا نشان می‌دهد پاسخ‌های مختلف و متفاوتی به این نیاز داده شده است. این پاسخ‌ها را می‌توان در دوره معاصر در سطوح مختلفی طبقه‌بندی کرد و در پی تحلیل مؤلفه‌های آن‌ها برآمد. بی‌تردید درک تاریخ بدون در نظر داشتن پیش‌فهم‌ها و پیش‌انگاشت‌ها غیرممکن است و از همین رو، در باب واقعه واحد تاریخی می‌توان برحسب عوامل مختلف به شکل‌های متفاوت داوری کرد. برخی در پی اثبات شکوه و عظمت ایران باستان و نفی اسلام و عربیت برآمده‌اند و بعضی دیگر اسلام را بر صدر نشانده‌اند. بسیاری از سودجویان نیز برای انتفاع مالی یا کسب شهرت، دست به کتاب‌سازی یازیده و صحیح و سقیم را در هم آمیخته‌اند.

بررسی اجمالی کلان‌روایت تاریخ‌نگارانه نوین در ایران مؤید سیطره نهاد سیاست بر دیگر اجزاء تاریخ ایران است. می‌توان این رویداد معرفت‌شناختی را محصول امری هستی‌شناختی در عرصه تاریخ ایران دانست و آن حاکمیت استبدادی نهاد سیاست و تفوق آن بر دیگر عناصر جامعه ایرانی است. تلاش شرق‌شناسان و ایران‌شناسان خارجی نیز علی‌رغم دستاوردهای کم‌نظیرشان حاوی اشکالاتی است که با توجه به بیگانه بودن آن‌ها با جامعه ایران امری طبیعی به شمار می‌رود، و البته باید در نظر داشت که به هر حال نگاه آن‌ها به تاریخ ایران نگاه ناظر بیرونی است. به هر روی، نتیجه تکرار آشنای سلسله‌ها و شخصیت‌هاست در کتاب‌هایی جسته و گریخته؛ البته نمی‌توان از برخی تلاش‌های ارزشمند و پُراج در حوزه تألیف و ترجمه کتاب‌های تاریخی یاد نکرد، اما بیشتر این آثار

در چارچوب‌های غیرمنعطف آکادمیک و مبتنی بر روش‌شناسی‌های مختلف علمی نگاشته شده‌اند و به لحاظ نشر و روش برای مخاطبان غیرمتخصص چندان جالب توجه نیستند. از همین رو بر آن شدیم، با نگاهی به ناکامی‌ها و کامیابی‌ها در عرصه نگارش و نشر آثار تاریخی برای مخاطبان غیرمتخصص، مجموعه‌ای جدید فراهم آوریم شامل بررسی سیر تحولات تاریخ ایران با نگاهی تازه و با اتکا بر منابع معتبر و روش‌های مقبول در پژوهش‌های تاریخی.

ویژگی اصلی تعریف‌شده برای این مجموعه که «تاریخ ایران، روایتی دیگر» نام گرفته، داشتن نگاهی همه‌جانبه، فرهنگی و انتقادی به رویدادهای تاریخ ایران در عرصه ایران فرهنگی است. ما بر این باوریم خوانش درست تاریخ می‌تواند موجب تحکیم هویت ملی، دوری از تندروی‌های قومیتی و مذهبی و سرانجام احتراز از یکسونگری‌های اسلامی/باستانی شود. به منظور دستیابی به این اهداف، تلاش کرده‌ایم تاریخ را نه به قصد ماندن در گذشته و نه برای تفاخر و تحقیر در حال، بلکه برای ساختن آینده‌ای روشن روایت کنیم.

پیشگفتار

ایران معاصر به نحوی انکارناپذیر به لحاظ فرهنگی و سیاسی تحت تأثیر اقداماتی قرار دارد که پانصد سال پیش از این شاه اسماعیل اول صفوی انجام داده است. از همین رو، دامنه فعالیت‌های شاه اسماعیل تنها محدود و محصور به عصر صفویه نیست و نباید آن را با اقدامات رایجی از این دست که در طول تاریخ ایران مشابه فراوان دارد یکی دانست.

از تغییر مذهب و وحدت سرزمینی اغلب در حکم دو دستاورد بزرگ دوران شاه اسماعیل یاد می‌شود. شاه اسماعیل برای نخستین بار، پس از ورود اسلام به ایران، در اقدامی متهورانه تشیع امامی یا دوازده‌امامی را مذهب رسمی مملکت اعلام کرد و سرسختانه در صدد گسترش این مذهب خاص در ایران بیشتر سنی مذهب آن روزگار برآمد. این وحدت در مذهب، با وجود



شاه اسماعیل اول، اثر یک نقاش گمنام ونیزی

انتقادات فراوان از نحوه عمل و رفتار شاه اسماعیل، در بلندمدت زمینه‌ساز وحدت فرهنگی و سپس وحدت سیاسی شد؛ عنصری کمیاب که در زمانه گردنکشی حاکمان محلی در تاریخ ایران پس از اسلام به بوتۀ فراموشی سپرده شده بود. همچنین شاه اسماعیل تلاش کرد با نگاهی تاریخی به حوزه جغرافیا، قلمرو تاریخی ایران باستان را احیا کند. شجاعت‌ها، جسارت‌ها و گاه تصمیم‌های فردی غیرعاقلانه در کنار سرسپردگی مطلق مریدان به او، دست‌کم تا پیش از واقعه هایلۀ چالدران، این ناممکن را ممکن ساخت و برای نخستین بار پس از سقوط دولت ساسانی شاهد روی کار آمدن حکومتی ایرانی هستیم که بر گسترۀ باستانی ایران فرمانروایی می‌کرد.

شاه اسماعیل همچنین مؤسس حکومتی شد که طولانی‌ترین دوره حکومت را در میان همتایان خویش در ایران دوره اسلامی دارد. این تداوم سیاسی همراه با دو عنصر پیشین و افزون بر آن تأکید بر عناصر ایرانی، ایران را هرچه بیشتر به شکل کنونی‌اش درآورد. حکومت شیعی صفویه در ایام حیات خویش، بحران‌ها و دوره‌های آرامش بسیاری را پشت سر گذاشت و عمر آن با اولین تکاپوهای معرفتی و تکنولوژیکی در غرب مقارن شد. ورود ایران به عرصه روابط بین‌الملل نخستین بار در زمان همین حکومت شکل گرفت و ایران عهد شاه عباس به هم‌وردی با دولت‌های قدرتمند اروپایی برخاست. هنر و تمدن ایرانی در عصر این سلسله برای آخرین بار به اوج رسید و همچنین تشیع اثنی‌عشری از مذهبی منزوی و منفعل به مذهبی سیاسی و عملگرا تبدیل شد. همه این دستاوردها حاصل اعلان تغییر مذهب از سوی شاه اسماعیل و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر او برای بازپس‌گیری سرزمین‌های پیشین ساسانیان بود.

بی‌تردید دامن شاه اسماعیل، همچون دیگر کُنشگرانِ عرصه سیاست در ایران، پالوده از خطا و اشتباه نبود. او در نیل به دو مقصود یادشده از هیچ‌چیز فروگذار نکرد. گاه اخلاق را زیر پا گذاشت و گاه حتی به مخالفت با شرع برخاست، گاه به قواعد دیپلماتیک وقعی ننهاد و گاه همچون کودکی شکست‌خورده در بازیِ کودکانه به کُنجی خزید و هیچ نگفت. اما این پادشاه با وجود کمی‌ها و کاستی‌ها قدم در مسیری گذاشت که می‌توان از آن به فرایند «هویت‌سازی» و «ملت‌سازی» تعبیر کرد.

داوری درباره این پادشاه همچون دیگر پادشاهانی که بر این سرزمین تاختند یا آن‌ها که در جهت رفاه و آسایش مردم و پیشرفت سرزمین گام برداشتند آسان نخواهد بود. مؤلف تلاش کرده است با فراهم آوردن برخی از مهم‌ترین فرازهای زندگی شاه اسماعیل، آن هم با تأکید بر مسئله تغییر مذهب، زمینه را برای داوری در باب این شخصیت پیچیده و بحث‌برانگیز تاریخ ایران آماده سازد. بی‌گمان نتایج این داوری‌ها همسان نیست، همچنان که روایت‌های تاریخی همسان نیستند و بنا بر علاقه و گرایش و گاه مذهب مخاطبان و خوانندگان گزینش، تفسیر و پسندیده می‌شوند.

حکومت صفویه از دل فرایندی طولانی بیرون آمد. در این فرایند، که دست‌کم از دوران یورش خانمان‌برانداز مغول به این سو شدت گرفت، نگره‌های صوفیانه و دنیاگريزانه تقویت شد و این نگره‌ها هرچه بیشتر با مذهب تشیع درآمیختند. طریقت صفوی، که

شیخ صفی‌الدین اردبیلی آن را بنیاد گذاشت، در واقع محصول یک سلسله جنبش‌ها و نهضت‌های صوفیانه و مذهبی بود که رهبران هر کدام از آن‌ها در روزگار خویش کوشیدند همانند صفویه به تاج و تخت دست یابند، اما به دلایل مختلف از این کار بازماندند. فصل نخستین این کتاب به بررسی و مطالعه این جریان‌های ناکام می‌پردازد.

یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل درباره شاه اسماعیل و طریقت صفویه، تبار و مذهب آن‌هاست. با ملاحظه اقدام غریب شاه اسماعیل در رسمیت دادن به تشیع در زمانه‌ای که گفتمان غالب مذهبی سنت بود، این پرسش مطرح می‌شود که در تبار و مذهب شاه اسماعیل چه عناصری وجود داشت که او را به سمت این اقدام سوق داد؟ تلاش برای بررسی آموزه‌های رایج یا جدید در این باره موضوع فصل دوم است.

تغییر مذهب قلب ماجرای شاه اسماعیل و این کتاب است، زیرا اقدامات شاه اسماعیل پیش و پس از تاج‌گذاری دایرمدار این محور بود؛ از سیاست داخلی گرفته تا روابط دیپلماتیک. از همین رو تلاش شده است تا جزئیات واقعه تغییر مذهب در ایران آن زمان بر اساس منابع دست اول در فصل سوم مطالعه و بررسی، و در باب تمهیدات شاه اسماعیل در جهت گسترش معرفت شیعه اندیشیده شود.

شاه اسماعیل برای گسترش تشیع در سرزمینی که بیشتر مردم آن با سنت خو گرفته بودند، کاری سخت پیش رو داشت. او بایستی هم به لحاظ سیاسی و نظامی بر رقبا پیروز می‌شد و هم ایدئولوژی جدید تشیع را می‌پراکند. انجام دادن این هر دو خالی از خشونت و مهابت نبود. در فصل چهارم، ضمن بررسی نبردهای داخلی شاه اسماعیل، می‌کوشیم سلوک او را با مردم نواحی تصرف‌شده از حیث گسترش تشیع بررسی کنیم.

در روزگار شاه اسماعیل، همسایگان شرقی ایران از سال‌ها پیش از رسمی شدن تشیع دست‌اندازی‌هایی را به مرزهای ایران آغاز کرده بودند. در رأس این حکومت‌ها، ازبکان مغول تبار بودند که افزون بر بدخواهی سیاسی در خصوص تشکیل یک حکومت مرکزی قوی در ایران، خصم شیعیان نیز به شمار می‌رفتند. ظهور شاه اسماعیل، بیش از پیش، ازبکان را رویاروی ایران قرار داد. فصل پنجم روایت این تقابل سیاسی، نظامی و معرفتی است.

در زمان تاج‌گذاری شاه اسماعیل در تبریز در ۹۰۷ ه.ق، مدت زیادی از تصرف قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح عثمانی نمی‌گذشت. این واقعه خبر از ظهور یک امپراتوری بزرگ در غرب ایران می‌داد که به پایداری و سرسختی در برابر کفار مسیحی شهره بود و

توانست تا عمق اروپا پیشروی کند. اساس این امپراتوری بر اندیشهٔ خلافت اسلامی استوار بود و بعدها با تصرف حرمین شریفین هرچه بیشتر بر این عنصر مشروعیت‌آفرین تأکید کردند. تلاقی ظهور این امپراتوری با یک امپراتوری شیعه بی‌تردید زمینه‌ساز چالش‌های فراوان برای هر دو دولت بود. در فصل ششم به تاریخ بغض‌آلود و خونبار این روابط در زمان شاه اسماعیل می‌پردازیم.

رویارویی حکومت نوظهور و نوپای صفویه با امپراتوری کارآزمودهٔ عثمانی برای ایران خالی از خطر نبود، به‌ویژه آن‌که پادشاه جوان ایران مغرور بود و بی‌اعتنا به مشاورانِ دلسوز و مجرب. شکست تلخ و تراژیک چالدران، که می‌توان آن را یکی از نقاط عطف تاریخ ایران دانست، موضوع اصلی فصل هفتم کتاب است.

در فصل آخر این اثر، ده سال پایانی زندگی شاه اسماعیل را با تأکید بر تکاپوهای دیپلماتیک ایران برای جبران شکست چالدران بررسی می‌کنیم. این بررسی‌ها نشان می‌دهد شاه اسماعیل نخستین پادشاه واقع‌گرای تاریخ ایران است که، اگرچه دیر هنگام، در صدد تشکیل اتحادیه‌های فرامنطقه‌ای برآمد تا بتواند دشمن قهار و بزرگ منطقه‌ای خود، عثمانی، را مهار کند.

زنجیره موعودگرایی

نهضت صفویه و اقدامات مذهبی شاه اسماعیل صفوی را نمی‌توان بدون شناخت زمینه تاریخی پیش از آن به طور کامل شناخت. در واقع، تأسیس سلسله صفویه در انتهای یک رشته حوادث و تلاش‌های تاریخی، و در چند زمینه مشخص از جمله موعودگرایی، غلو در مذهب یا تندروی‌های مذهبی، تصوف، تشیع و پادشاهی ایرانی شکل گرفت.

موعودگرایی اندیشه‌ای کهن در ایران و جهان است و بر اساس آن در پایان دوره‌های مشخص تاریخی یا در عصر پایان جهان، فردی ظهور می‌کند که ثروت و خوشبختی و صلح را برای همه آدمیان به ارمغان می‌آورد. اندیشه‌هایی همانند هزاره‌گرایی هم برآمده از همین قسم باورها بود، اندیشه‌ای که بعدها خود را در قالب چند نهضت سیاسی بدعت‌گرایانه از جمله نقطویه نشان داد. از یاد نبریم که پس از فروپاشی خلافت عباسیان در مقام تنها مرجع رسمی مذهبی در جهان اسلام در نیمه سده هفتم ه.ق به دست مغولان، فرقه‌های مذهبی و طریقت‌های صوفیانه سرکوب‌شده در دوره عباسیان توانستند نفسی تازه کنند. تشیع دوازده‌امامی نیز از جمله این فرقه‌ها بود که بر نظریه غیبت استوار شده بود. باورمندان شیعی دوازده‌امامی هر گونه حرکت سیاسی از جمله شراکت در امر حکومت یا همکاری با حکومت‌های مستقر و حتی اجرای بعضی حدود شرعی را در زمان غیبت امام معصوم حرام می‌دانستند؛ اندیشه‌ای که هنوز هم در میان برخی گرایش‌های فقهی شیعه ادامه دارد.

از همین رو تشیع دوازده‌امامی از زمان واقعه کربلا تا ظهور انقلابی شاه اسماعیل اول و تأسیس صفویه، عموماً در نهضت‌های سیاسی شرکت نجست و بر ایجاد یک دستگاه فقهی و کلامی متمرکز شد. به دلیل کانونی بودن باور غیبت در تشیع دوازده‌امامی می‌بینیم که اندیشه موعودگرایی ایران باستانی در طول زمان به‌نوعی در مهدویت شیعی ادغام می‌شود و صورتی تازه به خود می‌گیرد و همچنین آن را جانی تازه می‌بخشد. همین اندیشه مهدویت آن‌چنان

که خواهیم دید شاه اسماعیل را در موقعیت امام غایب و جانشینانش را در مقام نایبان امام غایب قرار داد و به یکی از ارکان اساسی امپراتوری صفویه تبدیل شد.

غلو یکی از زمینه‌های مهم و یاریگر شاه اسماعیل صفوی برای به دست آوردن قدرت سیاسی بود. غالیان یا غلوکنندگان مذاهب مختلف اسلامی قائل به الوهیت امامان معصوم (ع) به‌ویژه علی (ع) هستند. اینان همچنین به عقایدی همچون تناسخ یا حلول باور دارند و در بخش‌های اصلی کتاب خواهیم دید که شاه اسماعیل چگونه از این اندیشه‌ها برای تهییج سرسپردگان خویش استفاده کرد. این باورهای غالیانه از همان صدر تاریخ اسلام از جمله از زمان شهادت امام علی (ع) در میان برخی شیعیان به وجود آمد و در زنجیره طولانی یازده امام بعدی نیز شاهد تحولاتی در آن هستیم.

تصوف نیز در ایران سابقه‌ای طولانی دارد و طریقت‌های مختلف صوفیانه به‌ویژه از زمان ورود اسلام به ایران یا در دوره اوج آن پس از حمله خانمان‌برانداز مغول در ایران گسترش یافتند. صوفیان تلاش می‌کنند با تزکیه نفس، رعایت آدابی خاص و ریاضت کشیدن‌های فراوان به حقیقت هستی دست پیدا کنند. درباره ریشه‌های فکری تصوف آرای مختلفی صادر شده است. برخی آن را اندیشه‌ای مبتنی بر بودیسم هندی می‌دانند و بعضی دیگر آن را زائیده گنوستیسیسم^۱ مسیحی. بسیاری هم بر این باورند که تصوف ریشه در اندیشه‌های ایران باستان و ایران اسلامی دارد و ارتباطی با بودیسم و مسیحیت ندارد. به هر روی، تصوف که یکی از قوی‌ترین جریان‌های فکری و اجتماعی در ایران پس از اسلام بوده، در بیشتر موارد باعث انفعال شده و در برخی موارد ضمن عجز شدن با امر سیاسی و قدرت به موتور محرکه حرکت‌های انقلابی بدل شده است. صوفیان به دنیاگریزی تمایل دارند و دخالت در امور دنیوی را آفت طریقت می‌دانند. یکی از مهم‌ترین عناصر موجود در طریقت که شاه اسماعیل بعدها از آن به نفع خویش سود جست، سرسپردگی مطلق مرید در برابر مراد یا پیر طریقت بود. همچنین نباید از یاد ببریم که از سده هشتم ه.ق به بعد، تشیع هرچه بیشتر به تصوف نزدیک و با آن آمیخته شد به طوری که تفکیک بین باورهای شیعیانه و صوفیانه بسیار غیرممکن به نظر می‌رسد. این فرایند به تشیع رنگ و لعابی صوفیانه و به تصوف رنگی شیعیانه بخشید و این استحاله در تأسیس

1. Gnosticism

یک حکومت شیعه در ایران به‌ویژه در عصر صفویه بسیار مؤثر افتاد. تشکیل پادشاهی صفویه البته در ادامه اندیشه‌های ایرانشهری یا ایران باستان ممکن شد. گذار از نهضت به یک ساختار سیاسی متمرکز تنها در چارچوب پذیرفته‌شده پادشاهی ایرانی امکان‌پذیر بود و شاه اسماعیل و جانشینان او به‌خوبی از این باورها بهره‌برداری کردند. در پادشاهی ایرانی، فردی ایرانی از تبار پادشاهی با داشتن شرایط خاص و با حمایت الهی قدرت را به دست می‌گیرد. قدرت در پادشاهی ایرانی به صورت وراثتی در بیشتر مواقع به پسر ارشد پادشاه منتقل می‌شد.

پیش از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل در تبریز در سال ۹۰۷ ه.ق و پس از ایلغار مغول، ما شاهد چند خیزش مهم بدعت‌گرایانه هستیم که می‌توان آن‌ها را کوشش چند فرقه مذهبی یا طریقت صوفیانه دانست که اگرچه بر زمینه‌های فکری یادشده بالیدند، به دلایل مختلف ناکام ماندند. نگاه طولی به این کوشش‌ها می‌تواند حرکت فرجامین و کامیاب شاه اسماعیل را در تأسیس حکومت صفویه هرچه بهتر توضیح دهد. در این‌جا با انتخاب جنبش‌ها و افکار شاخص بدعت‌گرایانه در صددیم ظهور اسماعیل را در چارچوب تداوم فرایندی طولانی و در واقع در انتهای آن قرار دهیم.

حروفیه

تقریباً تمام جنبش‌های بدعت‌گرایانه در ایران از دوره ظهور سیاسی اسماعیلیه در سده‌های نخستین اسلامی — که می‌توان آن را سرآغاز حقیقی باطنی‌گری یا تأویل در اسلام و به‌ویژه تشیع به حساب آورد — تا سده دهم ه.ق و برپایی حکومت صفویه از یک الگوی مشخص فکری پیروی می‌کردند. عناصر اصلی این الگو عبارت بود از تجدید دَوری زمان، ظهور یک شخصیت مقدس و مسیحایی و تفسیر باطنی یا همان تأویل متن مقدس.

بازی با حروف و اعداد را می‌توان ادامه تأویل دانست. تأویل‌گرایان بسیار علاقه‌مند بودند که از پوسته ظاهری متون و حروف و اعداد عبور کنند و آنچه را حقیقت یا بطن می‌دانستند آشکار کنند. بازی با حروف در اسلام به صورت مشخص از سده دوم ه.ق آغاز شد. گویا فردی به نام ابومحمد سهل بن هارون نخستین شخصی بود که در این راه قدم گذاشت و درباره حروف عربی صحبت کرد. او دریافت که تعداد حروف عربی مساوی ۲۸ منزل یا موقعیت

ماه در یک گردش است، طولانی‌ترین کلمه عربی از ۷ حرف که تعداد سیارات است تجاوز نمی‌کند و حروف افزوده بر ریشه افعال برابر ۱۲ برج است. نگاه تأویلی به حروف پس از او نیز ادامه یافت. کندی، ابوزید بلخی، ابن سینا و غزالی از جمله مشاهیری بودند که دربارهٔ خواص حروف از جمله حروف مُقطَّعهٔ قرآن سخن گفتند و این دانش به تدریج وارد تصوف و به یکی از اجزای جدایی‌ناپذیر آن تبدیل شد. برای مثال، ابن عربی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان دنیای تصوف، در زمینهٔ حروف و اسرار آنها اندیشه‌های جدیدی مطرح کرده است.

اندیشه‌های مربوط به حروف تداوم یافت تا زمانی که فضل‌الله استرآبادی، مؤسس فرقهٔ حروفیه، در سدهٔ هشتم ه.ق و در زمانهٔ یورش تیمور به ایران آنها را به کمال رساند. او عقاید بسیار پیچیده‌ای دربارهٔ حروف داشت و برای نخستین بار چیزهایی را از حروف درک و بیان کرد که شاید کسی جز خود او نمی‌توانست از پس آن برآید. او در پانزده‌سالگی تعبیر خواب را آغاز کرد و به مرتبه‌ای رسید که او را «صاحب تأویل» نامیدند.



برگی از جاودان‌نامهٔ کبیر، اثر اصلی فضل‌الله استرآبادی حروفی، که هم‌اکنون در کتابخانهٔ مجلس نگهداری می‌شود.

همچنین او در بین مردم به دلیل آن‌که در عمرش نه از طعام کسی چشیده و نه هدیه‌ای پذیرفته بود، به «حلال‌خور» مشهور شد. او به تدریج تا سال ۷۸۶ ه.ق مریدانی به دور خود جمع کرد و در این سال به طور پنهانی اعلام مهدویت کرد. ادعای اصلی فضل‌الله بر این پایه بود که او همانند آدم، عیسی و محمد (ص) خلیفه خداست و تمام آرمان‌های تصوف و تشیع در او جمع شده است. استرآبادی بسیار سفر کرد تا عقاید خویش را منتشر کند. به دلیل این تبلیغات دامنه‌دار، جلسات محاکمه متعددی علیه او در برخی شهرها تشکیل شد، اما به لطف قدرت کلام خویش از آن‌ها جان سالم به در برد. مریدان رو به افزایش او که جذب اندیشه‌های مهدی‌گرایانه شده بودند خیلی زود با توده مردم که باورهای حروفی را کفر می‌دانستند درگیر شدند و بی‌نظمی و آشوب پدید آمده منجر به تعقیب فضل‌الله و پیروانش شد. او ابتدا به شروان نزد میرانشاه، پسر تیمور، پناه برد، اما به دستور تیمور و به دست میرانشاه در ۸۰۴ ه.ق کشته شد. از فضل‌الله استرآبادی چند کتاب باقی مانده است: جاودان‌نامه، محبت‌نامه، عرش‌نامه و نوم‌نامه الهی. اندیشه‌های حروفی با مرگ فضل‌الله پایان نیافت و بر جنبش‌های فکری بعد از او اثرگذار بود.

مشعشعیان

دو سه دهه پس از سرکوب جنبش حروفیه، نهضت غالیانه دیگری از سمت جنوب غرب ایران سر برآورد. رهبر این جنبش سید محمد بن فلاح از سادات موسوی و شاگرد و پسرخوانده احمد بن فهد حلی از بزرگان فقه، تصوف و علوم غریبه در سده‌های هشتم و نهم ه.ق بود. سید محمد تحت تأثیر آموزه‌های پدرخوانده‌اش گرایش‌های افراطی مذهبی داشت. او ابتدا به ریاضت‌های سخت و تصوف روی آورد و پس از جلب نظر توده مردم، در عراق کنونی شروع به جمع‌آوری نیرو کرد. سید محمد پس از مدت کوتاهی، پرچم مهدویت و نبرد مسلحانه را بالا برد و با استفاده از میراث فکری منطقه بطائح در عراق، که همواره مامن عقاید غالیانه بود، و نیز با بهره‌برداری از فقر فزاینده در این منطقه جنبشی سیاسی را سامان داد. او با افزودن آیات جدید به سوره‌های قرآنی بر ولایت صوفیان و حقانیت خودش تأکید کرد و حتی زیارتنامه‌ای برای خود ترتیب داد. او همچنین با استفاده از آثار حلی در حوزه علوم غریبه به علم شعبده مسلط شد و با

انجام دادن شعبده توانست توده‌های فقیر را در منطقه بطنخ و خوزستان به خود جلب کند. پیروان مشعشعی کرامت‌های متعددی را به محمد بن فلاح نسبت داده‌اند. اصطلاح «مشعشع» را گویا وی به معنی پرتوهای نور به کار می‌برد و خود را در برابر آفتاب خدا به انوار آن تشبیه می‌کرد. یاران ابن فلاح تحت تأثیر عقاید رهبرشان از مرگ نمی‌هراسیدند و همین امر با وجود تعداد نه‌چندان پُرشمار آن‌ها موجب پیروزی‌های متعدد در نبرد با مخالفان شد؛ موضوعی که در عصر شاه اسماعیل نیز شاهد آن خواهیم بود. هسته اصلی عقاید مشعشعیان الوهیت قائل شدن برای علی (ع) بود. ابن فلاح در جایی چنین می‌گوید: «هرکس معتقد نباشد علی خداست و محمد فرستاده وی و یازده امام فرشتگان او و پیغمبران دیگر نیز فرستادگان او و کتاب‌های آسمانی کلام او و هستی آفریده اوست، کافر است و سزاوار لعنت و در پیروزی آینده ما کشته خواهد شد.»^(۱)

او پس از کسب چند پیروزی و البته تحمل چند شکست، فرماندهی نظامی را به مولا علی، پسرش، واگذار کرد. مولا علی بسیار افراطی‌تر از پدر بود. او در سال ۸۵۷ ه.ق پس از تصرف نجف، ضریح امام علی (ع) را آتش زد با این بهانه که علی (ع) خداست و خدا هرگز نمی‌میرد. او تمام شهر از جمله حرم علوی را غارت و ادعا کرد که روح علی (ع) در او حلول کرده است و او خود علی (ع) است. پدرش این اعمال افراطی را تقبیح کرد و سرانجام در سال ۸۶۱ ه.ق مولا علی در یک درگیری نظامی کشته شد. ابن فلاح تا زمان مرگش در ۸۶۶ ه.ق رهبری جنبش را بر عهده داشت و پس از آن نوادگان او تا دوره ظهور شاه اسماعیل صفوی کنترل این نهضت فکری و سیاسی را در اختیار داشتند. سرانجام شاه اسماعیل پس از تصرف خوزستان آن‌ها را قلع و قمع کرد و آن‌ها نیز به تدریج عقاید غالبانه خویش را کنار گذاشتند و به سلک شیعیان معتدل و فقهی و باب میل حکومت شیعه آن زمان درآمدند.

نوربخشیه

همزمان با نهضت مشعشعیان، یکی دیگر از شاگردان ابن فهد حلی به نام سید محمد نوربخش حرکت بدعت‌گرایانه دیگری را در شرق ایران در منطقه قُهستان — منطقه کوهستانی خراسان — پی‌ریزی کرد. پدر سید محمد از اعراب بحرین بود و مادرش تبار



مقبره سید محمد نوربخش که زمانی ادعای مهدویت کرده بود، اکنون در منطقه کن و سولقان تهران به زیارتگاهی باشکوه تبدیل شده است.

ترکی داشت. او شاگرد خواجه اسحاق ختلائی، رهبر طریقت همدانیه و شاگرد سید علی همدانی، بود. ختلائی عقاید صوفیانه انقلابی در سر داشت و با کمک سید محمد که به دلیل نبوغ بالایش به او لقب «نوربخش» بخشیده بود، قصد داشت این عقاید را عملی کند. جالب آن جاست که یکی از دلایل ادعای مهدویت سید محمد نوربخش از سوی خود او و پیروانش آن بود که او همانام پیامبر (ص) و پدرش همانام پدر پیامبر (ص) بود. او برای هرچه شبیه‌تر شدن به محمد (ص) نام پسرش را قاسم گذاشت تا «ابوالقاسم، محمد بن عبدالله» خوانده شود! او رنگ سیاه را که نمادی از نور نزد صوفیان بود در حکم رنگ نهضت خویش برگزید، اما قیام نابهنگام او خیلی زود ناکام ماند. خواجه اسحاق کشته شد و سید محمد به هرات، پایتخت تیموریان، منتقل شد. محبوبیت نوربخش مانع از قتل وی شد، بنابراین برای مدتی به شیراز تبعید شد و از آنجا به عراق و کردستان سفر کرد. او بار

برخی اندیشه‌های نقطویه

«شخص واحد — محمود — از پسیخوان، که دهی است از گیلان زمین، سر بر زد. عالم و عامل و متقی و پرهیزگار و فصیح بود. در هفتصد هجری ظاهر شد. گویند جسد محمد کامل تر شده، از آن محمود سر بر زد و نبعثک مقاماً محموداً خبر آن است. چون در عناصر قوتی به هم رسد که در امتزاج، صورت معدنی بر او فیض شود، باشد که استعدادش بیشی بپذیرد تا خلعت نباتی در برش کشند، بود که توانایی و شایستگی زیادتیی یابد تا کسوت حیوانی بر قامتش راست آید و سزّد که در عناصری که به فرّه ترکیب انسانی سزاوار است شکوهی به هم رسد که از آن، انسان کامل جلوه گر گردد. بدین سان اجزای جسد انسانی، از ظهور آدم صفی در ترقی بودند تا به رتبه محمدی که معراج است بهره‌ور شدند. در این وقت چون اکمل و اصفی گشت، محمود سر بر زد. بنابراین گفته‌اند: از محمد گریز در محمود/کندر آن کاست، و اندر این افزود» و این که حضرت رسالت پناه، محمد (ص) به علی (ع) گفته‌اند: «انا و علی من نور واحد و لحمک لحمی و جسمک جسمی» اشارت بدان است که صفوت و قوت اجزای اجساد همه انبیا و اولیا به هم آمد و از آن جسد، محمد و علی مُخَمَّر گشت. بدین سان گزیده اجزای جسد محمد و علی فراهم شد و با هم آمیخت و از آن پیکر محمود در سرشت.» (کیخسرو اسفندیار بن آذرکیوان، دبستان مذاهب، ج ۱، با یادداشت‌های رحیم رضازاده ملک، تهران: طهوری، ۱۳۶۲، صص ۲۷۳-۲۷۴)

دیگر به دلیل تبلیغ عقاید غالبانه بازداشت و به هرات آورده شد. در آن جا بر سر منبر به طور علنی از عقاید خویش توبه کرد و اجازه یافت به بلاد روم برود، اما به گیلان رفت و پس از مرگ شاهرخ تیموری به ری رفت و در ۸۶۹ ه.ق درگذشت و در منطقه سولقان نزدیک تهران کنونی به خاک سپرده شد. مقبره او اکنون محل زیارت است! نوربخشیه با ظهور شاه اسماعیل اول دست از مهدویت‌گرایی کشید و به صفویان پیوست. اگرچه در تشیع نوربخش تردید وجود دارد، نوادگان او و نیز برخی از اصحاب تراجم تلاش کرده‌اند او را شیعه جلوه دهند. گفته می‌شود اکنون در منطقه کشمیر پاکستان و بخشی از خراسان پیروان نوربخش حضور دارند.

نقطویه

یکی از شاخه‌های فرقه حروفیه، نقطویه نام داشت. این فرقه بدعت‌گذار که رهبر آن تحت تأثیر عقاید فضل‌الله استرآبادی بود، به مدت صد سال پنهانی فعالیت می‌کرد و همزمان با اوایل سلطنت شاه عباس اول عقاید خویش را علنی کرد.



مؤسس این فرقه محمود پسیخانی نام داشت. اطلاعات زیادی درباره او در اختیار نداریم. می‌دانیم که او در پسیخان رشت به دنیا آمد و در سال ۸۰۰ ه.ق این فرقه را تأسیس کرد. آن‌طور که منابع تاریخی گفته‌اند، او سال‌ها دور از موطن اصلی خویش و در کنار رود ارس زندگی می‌کرد. یکی از دلایل این نقل مکان شاید برقراری ارتباط بهتر با خانقاه اردبیل و پیروان شیخ صفی‌الدین اردبیلی، جد بزرگ صفویان، بوده باشد. گویا او بعد از مدتی همکاری نزدیک با استرآبادی به دلایلی که بر ما پوشیده است از حروفیه جدا شد و طریقت خود را بنیاد گذاشت که به «نقطویه» نام‌بردار شد. درباره وجه تسمیه نقطویه نیز نظرهای متفاوتی ابراز شده است. برخی آن را به این اندیشه ربط داده‌اند که نقطویان پایه یا نقطه اساس هر چیزی را خاک می‌دانستند. بعضی هم می‌گویند که به دلیل رسم الخط خاص و مرموز آن‌ها که از نقطه برای نگارش

استفاده می‌کردند به نقطویه مشهور شدند. نقطوی، که هم‌اکنون در کتابخانه ملک نگهداری می‌شود. برگی از رساله میزان، مهم‌ترین اثر محمود پسیخانی

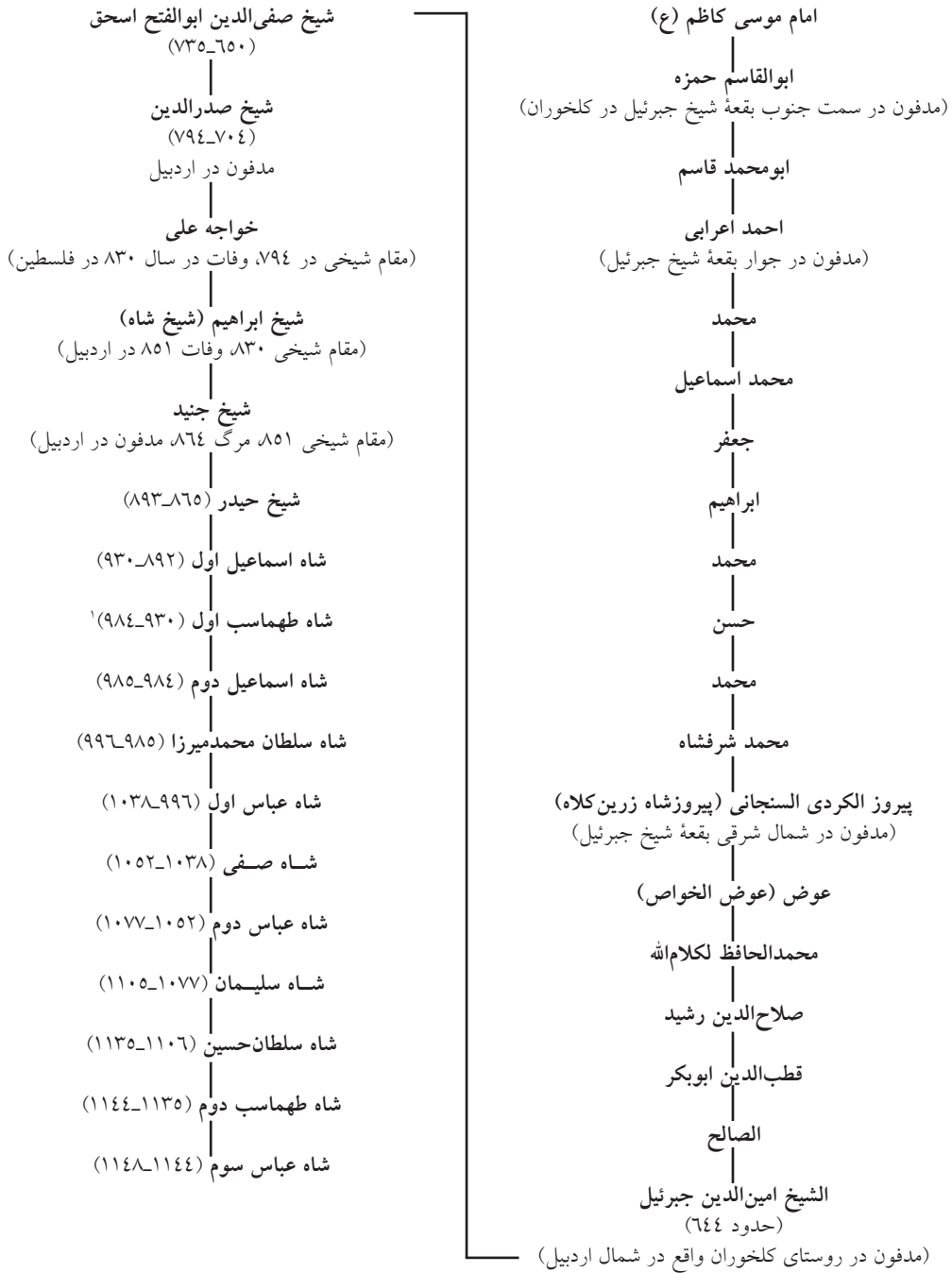
پسیخانی همانند فضل‌الله استرآبادی خود را مهدی می‌خواند و قائل به تناسخ و دور بود. او بر این باور بود که روح پیامبران اولوالعزم و دیگر شخصیت‌های مقدس در او حلول کرده است. آثار نقطویان چندان زیاد نیست. اما همین آثار نیز به دلیل رسم‌الخط پیچیده و کدگذاری شده بسیار نامفهوم و دیریاب است. مهم‌ترین اثر محمود پسیخانی میزان نام دارد و او در قالب پرسش و پاسخ عقاید نقطویه را در آن شرح داده است. این جنبش اگرچه تا پیش از ظهور شاه اسماعیل صفوی بروز سیاسی نداشت، به دلیل نزدیکی به اردبیل و آناتولی بی‌تردید بر جنبش صفویه اثرگذار بوده است. یکی از رهبران این فرقه با نام درویش خسرو نقطوی همزمان با اوایل حکومت شاه عباس اول در قزوین ادعاهایی مبنی بر ظهور منجی آخرالزمان یا پایان هزاره اول هـ.ق مطرح کرد و اندیشه‌هایش فراگیر شد به طوری که حتی خود شاه عباس نیز مدتی به نقطویه گرایش پیدا کرد اما، با درک خطر فزاینده این حرکت، دستور قلع و قمع همه پیروان نقطویه را در ایران صادر کرد. این اندیشه سپس در هند رواج یافت و در آنجا نیز دربار گورکانیان را تحت تأثیر خود قرار داد.

از فقر و خاکساری تا مملکت داری: تبار و مذهب شاه اسماعیل

سخن گفتن از تبار صفویه، با وجود پژوهش‌های پیشین، همچنان در اثری درباره شاه اسماعیل اول محل اعتناست. اهمیت این مطلب از چند جهت است: اول، شناخت تبار شاه اسماعیل و دگرگونی‌های پیش آمده در آن کمک می‌کند تا هرچه بیشتر و بهتر شخصیت شاه اسماعیل را بشناسیم. از یاد نبریم که یکی از عوامل شکل‌گیری شخصیت افراد فارغ از بحث ژنتیک، به خانواده و چگونگی پرورش خانوادگی برمی‌گردد؛ دوم، شاه اسماعیل و همچنین دیگر پادشاهان صفوی همواره خود را به سید بودن ممتاز از دیگر سلسله‌های پادشاهی ایران می‌دانستند و بدان مفتخر بودند و نشانه روشن این ادعا کتیبه‌های متعدد برجای مانده در ابدیه دوره صفویه است که انتساب به سلسله سادات را تبلیغ می‌کرد. از همین رو شناخت تبار صفویه مهم می‌شود؛ سوم، شاه اسماعیل تشیع دوازده‌امامی را هنگامی که نوجوانی بیش نبود در ایران مذهب رسمی اعلام کرد و در راه گسترش آن کوشید، بنابراین و با توجه به مسئله سیادت صفویه، که به آن اشاره شد، اطمینان از تأسیس و تثبیت یک ایدئولوژی مذهبی مانند تشیع توسط باورمندان حقیقی یا غیرحقیقی آن تنها از راه مطالعه درباره تبار ایشان به دست

«در ذکر نسب حضرت شیخ قدس الله سره، شیخ صفی‌الدین ابوالفتح اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرئیل بن قطب‌الدین بن صالح بن محمدالحافظ بن عوض بن فیروزشاه زرین‌کلاه بن محمد بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن سید محمد بن ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسماعیل بن سید محمد بن سید احمد اعرابی بن سید قاسم بن سید ابوالقاسم حمزه بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن امام زین‌العابدین بن حسین بن علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام.» (شیخ حسین پیرزاده زاهدی، سلسله‌النسب صفویه، برلین: ایران‌شهر، ۱۳۴۳، صص ۱۰-۱۱)

شجره نسب خاندان و سلاطین صفوی



شجره نامه خاندان صفویه
(برگرفته از اطلس شیعه از رسول جعفریان.)

۱. سنوات از شاه تهماسب (طهماسب) اول به بعد مربوط به دوره سلطنت است.

می‌آید؛ دست آخر این‌که تحولات فکری در خاندان صوفی مشرب صفویه نیز در بررسی تبار شاه اسماعیل بسیار تأمل‌برانگیز است. چگونگی سیر از تصوف دنیاگریز به تصوفی انقلابی و سیاسی تنها از رهگذر بررسی تبارشناسانه ممکن است. این هر چهار وجه تاریخی و تبلیغاتی تا اندازه بسیاری پرداختن به تبار صفویه را در آغاز پژوهشی درباره تغییر مذهب در ایران و شاه اسماعیل صفوی به مثابه یک ضرورت توجیه می‌کند. ما در این جا از پرداختن به تمام افراد اشاره شده در شجره‌نامه صفویان خودداری می‌کنیم و به دلیل اهمیت محوری شیخ صفی‌الدین اردبیلی و فرزندان او در شکل‌گیری طریقت صفویه، نقطه آغاز این بررسی را شیخ صفی‌الدین قرار داده‌ایم.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی

او را می‌توان مؤسس طریقت صفویه دانست. نام این طریقت و نیز سلسله‌ای که بعدها در ایران قدرت را به دست گرفت نیز از نام او گرفته شده است. او شخصیت محوری سلسله صفویه است، هم در نگاه صوفیانه در مقام قطب یا پیر طریقت و هم در رویکرد فقیهانه در مقام یکی از منتسبان به امامان معصوم. نقش او به لحاظ اجتماعی نیز قابل اعتناست، او جد صفویه است و در ساختار مردسالار ایرانی، جد یا پدر از موقعیتی ممتاز برخوردار بود و به او افتخار می‌شد.

طبق شجره‌نامه‌ای که اکنون در دست داریم و در سلسله‌النسب صفویه، یکی از معدود منابع معتبر در باب نسب صفویان، مندرج است که تبار شیخ به هفده واسطه به امام موسی کاظم (ع) می‌رسد. به اعتبار همین اطلاعات، همواره در طول تاریخ به‌ویژه پس از سده دهم ه.ق و ظهور شاه اسماعیل، صفویان سادات موسوی معرفی شده‌اند. در ادامه به این ادعا خواهیم پرداخت.

شیخ صفی‌الدین در سال ۶۵۰ ه.ق در دهی به نام کلخوران از توابع اردبیل زاده شد. مانند همه پیران طریقت درباره دنیا آمدن و دوران طفولیتش در منابع صفوی به روایت معجزاتی پرداخته‌اند. بررسی این حکایت‌ها به فرض آن‌که بهره‌ای از حقیقت داشته باشند، نشان‌دهنده آن است که صفی‌الدین از همان دوران کودکی با دیگر همسالان خود متفاوت بوده است. کمتر بازی می‌کرد و بیشتر اهل دانش‌اندوزی، رهبری و تفکر بود. در ادامه

همین مسیر در نوجوانی هم در گرو تصوف و دنیاگریزی گذاشت و سرگشته حقیقت شد. در مسیر رسیدن به حقیقت، بیشتر رهروان طریقت پیر یا مرشدی را در مقام راهنما و الگو انتخاب می‌کنند. صفی‌الدین جوان هم از این قاعده مستثنا نبود. او در جستجوی مراد و مرشد و پس از پرس‌وجوهای فراوان به نام نجیب‌الدین بُزْغُش یا بُزْغُوش رسید که در آن دوران در شیراز زندگی می‌کرد. او به شیراز رفت، اما در یک رویارویی غمبار، رسیدن صفی‌الدین به شیراز با خروج جنازه بزغش از شهر و مراسم تشییع او مصادف شد. صفی‌الدین که مسیر اردبیل به شیراز را به طریق صوفیان سرگشته با پای پیاده و با کمترین زاد و توشه طی کرده بود، مدتی را در شیراز گذراند. او در ضمن جستجوی فرد جدیدی برای طرح سؤالات اساسی خود با او، با بزرگان شیراز از جمله سعدی ملاقات کرد. اما فضای شیراز به مذاق صفی‌الدین جوان خوش نیامد و تصمیم به عزیمت به وطن گرفت. پیش از این او از یکی از درویشان شیراز وصفِ شیخ زاهد گیلانی را شنیده بود و

جانشینی شیخ صفی‌الدین در طریقت

«و چون دست‌بوس شیخ زاهد دریافت، شیخ دست شیخ صفی‌الدین به دست گرفت و رها نمی‌کرد و اندک‌اندک پیش خود می‌کشید و شیخ صفی‌الدین، قدس سرّه، مساعدت می‌نمود تا به حدی رسید که سینه بر تخت نهاد و شیخ زاهد همچنان دست وی می‌کشید ... پس فرمود: 'صفی! بالای تخت برآی.' شیخ صفی‌الدین گفت: 'شیخ! از برای خدا این چه حدّ من است که بر تخت سلطان نشینم؟' شیخ زاهد قدس روحه، به حدّ بانگ بر وی زد که 'باز من می‌گویم بر تخت برآ، او می‌گوید که تخت چنین و سلطان چنان. منّت بر تخت نشاندم، خدایت بر تخت نشاند ...' شیخ صفی‌الدین، قدس سرّه، چون حدّ شیخ زاهد و آواز بر وی زدن بدید بر تخت رفت ... و شیخ زاهد همچنان دست وی گرفته بر تختش در پهلوی خود بنشانند و به دست مبارک ساعد دست شیخ صفی‌الدین بگرفت و برداشت و فرمود: 'جماعت! این دست من است، و هرکه توبه‌کار اوست، توبه‌کار من است و هرکه توبه‌کار من است، توبه‌کار اوست، هرکه این نباشد گورش فروگسیخته باد. من صفی‌ام و صفی‌منم.'» (ابن بزاز اردبیلی، صفوة‌الصفاء، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: مصحح، ۱۳۷۳، باب اول، فصل هشتم، صص ۱۷۵-۱۷۶)

از همین رو پس از بازگشت به اردبیل، تصمیم گرفت محل سکونت شیخ را بیابد مگر او بتواند آرامش حقیقی را برایش به ارمغان بیاورد. روزی بر حسب اتفاق صفی‌الدین از طریق یکی از خویشان خود از محل اقامت شیخ زاهد باخبر شد. او مدتی بعد راهی گیلان شد و در رمضان ۶۸۳ ه.ق به دهکده هلیه‌کران در گیلان رسید. شیخ که ماه رمضان کسی را به حضور نمی‌پذیرفت، در اتفاقی نادر، صفی‌الدین را با آغوش باز پذیرفت و در همان جلسه نخست، رابطه‌ای عمیق میان این دو نفر شکل گرفت. صفی‌الدین در واقع، در مکتب شیخ زاهد طی طریق کرد و سرآمد پیروان شیخ شد تا آن‌جا که شیخ زاهد دختر خود را به عقد صفی‌الدین درآورد و حتی او را به جانشینی خود انتخاب کرد. صفی‌الدین پس از طی مدارج بالای طریقت به اردبیل بازگشت، اما ارتباط میان مرید و مراد قطع نشد تا آن‌که شیخ زاهد در سال ۷۰۰ ه.ق درگذشت. پس از آن شیخ صفی‌الدین که با وصیت شیخ زاهد رهبری طریقت را بر عهده گرفته بود، مقرر اصلی طریقت را به اردبیل منتقل کرد و فعالیت‌های تبلیغی خود را گسترش داد. او با ترتیب دادن شبکه‌ای از خلفا یا نمایندگان، دایره فعالیت فرقه را از حوزه شمال و شمال غرب ایران امروزی به آناتولی و شامات گسترش داد. به تدریج با فعالیت تبلیغی پیروان شیخ بر شهرت طریقت که اکنون «صفویه» نام گرفته بود افزوده شد و حاکمان و اشراف محلی به شیخ ارادت پیدا کردند. یکی از نکات قابل توجه در این تحولات، ثروتمند شدن طریقت به واسطه هدایا و نذوری بود که پیروان طریقت از سراسر ایران برای شیخ پیشکش می‌فرستادند. گفته می‌شود شیخ در پایان عمر، مالک بیش از بیست روستا بود که همه آن‌ها را برای پیشبرد اهداف خود وقف خانقاه اردبیل کرده بود. مکاتبات به‌جامانده از این دوران به‌ویژه مکاتیب رشیدی و سفارش‌های خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر معتبر ایلخانان، به پسرش برای تعظیم و تکریم شیخ صفی‌الدین همگی نشانه بزرگی و مقام بلند شیخ نزد حاکمان مغولی و کارگزاران ایرانی است.

شیخ صفی‌الدین که طریقت زاهدیه را از طریقتی محلی و دنیاگریز به طریقتی «ملّی» و ثروتمند بدل کرده و نام آن را به «صفویه» تغییر داده بود، در ۱۲ محرم ۷۳۵ ه.ق در هشتاد و پنج‌سالگی در اردبیل درگذشت و در همان محل خانقاه به خاک سپرده شد.

صدرالدین موسی

انتخاب صدرالدین موسی، پسر شیخ صفی‌الدین، در مقام رهبر طریقت در واقع نشان از

موروثی شدن رهبری طریقت صفویه دارد. صدرالدین متولد ۷۰۴ ه.ق بود و طولانی‌ترین دوره رهبری در میان شیوخ صفوی متعلق به اوست. او از ۷۳۵ ه.ق تا ۷۹۴ ه.ق زعامت صفویه را بر عهده داشت و در این مدت، طریقت را به لحاظ تعداد مرید، حوزه فعالیت، نفوذ معنوی در دربارهای منطقه و ثروت به اوج رسانید.

این دوره پنجاه و نه ساله البته خالی از کشمکش‌های سیاسی نبود. در این دوران آل چوپان در منطقه آذربایجان حکمروایی می‌کرد و با قدرت‌های محلی همسایه در رقابت بود. این فضای هرج و مرج سیاسی به دلیل نبود یک قدرت برتر و فراگیر پس از مرگ تیمور به وجود آمده بود و این امکان را به طریقت‌های صوفیانه مانند صفویه می‌داد تا از فرصت پیش آمده برای عضوگیری و تبلیغ عقاید خویش استفاده کنند. در همین زمان، ملک اشرف چوپانی، حاکم منطقه، به دلیل رشد فزاینده قدرت معنوی و اقتصادی خانقاه اردبیل در صدد برآمد با بازداشت و قتل صدرالدین یکی از عناصر بالقوه در دسرافرین را از سر راه خود بردارد. او صدرالدین را به تبریز دعوت کرد و به او بسیار احترام گذاشت و قصد داشت با خوراندن غذای مسموم او را از پای درآورد، اما آن‌طور که منابع صفویه جانبدارانه نوشته‌اند، شیخ با الهامی الهی از ماجرا خبردار شد و از خوردن غذای آلوده به زهر خودداری کرد. ملک اشرف او را زندانی کرد، اما خیلی زود بر اثر کرامتی دیگر از شیخ، به دلیل کابوسی که دید، او را آزاد ساخت. شیخ به اردبیل رفت و پس از آگاهی از قصد دوباره ملک اشرف برای دستگیری‌اش به گیلان گریخت.

دیری نگذشت که فشارهای اقتصادی ملک اشرف بر مردم تحت حکومتش و درازدستی او بر جان و مال و ناموس مردمان موجب مهاجرت برخی از نخبگان مذهبی به سرزمین‌های همجوار شد. یکی از ایشان قاضی بردعی بود که به قلمرو جانی بیگ در قبیچاق — در شمال دریای خزر — گریخت و با سخنرانی‌های آتشین خود در مساجد، توجه جانی بیگ را به ظلم ملک اشرف جلب کرد، به صورتی که جانی بیگ به آذربایجان حمله کرد و قدرت ملک اشرف را در هم شکست. ملک اشرف چوپانی که مدتی اسیر بود به دستور جانی بیگ کشته شد و همه اموالش که منابع آن را برابر با بار چهارصد رأس استر و هزار قطار شتر توصیف کرده‌اند، به دست جانی بیگ افتاد. جانی بیگ با آگاهی از نفوذ معنوی شیخ در منطقه از صدرالدین دعوت کرد تا به اردبیل بازگردد. صدرالدین